



بسم الله الرحمن الرحيم

## اشاره

بحث در تعلیم محرم بود که یک مورد تعلیم دانش‌ها و علوم و مسائل و امور محرم است.

در این زمینه:

اولاً: می‌شود به آیاتی مثل «اجتنبوا قول الزور» و کذب و افتراء؛

ثانیاً: به آیاتی مثل «من یشتری لهُو الحدیث» استدلال کرد؛

ثالثاً: روایات تعلیم باب ضلال را بحث کردیم.

روایات «مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أُوزَارٍ مَنْ عَمِلَ بِهِ»<sup>۱</sup>.

در این روایات سه چهار تعبیر وجود داشت؛ بعضی جاها «من علم باب ضلال» داشت، بعضی جاها «من تکلم

بکلمة ضلال» بعضی از روایات «من سن سنة ضلال» داشت که آموزش چیزی که گمراه‌کننده باشد مورد نکوهش

است. - مع‌الأسف بررسی نکردم که عین این روایات در کتب اهل سنت هم آمده است یا نه ولی بعید نیست که بیاید

- هرچند بعضی از روایات ضعیف بود ولی روایات معتبر هم داشت و مجموعاً همدیگر را تعاضد... می‌کنند بخصوص

که در مجامع عامه روایاتی با همین مضمون وارد شده است.

## نکات مهم در باب دلالت روایات

ضمن روایات باید نکاتی را مورد توجه قرار بدهیم تا حدود دلالت آن‌ها مشخص بشود.

## نکته اول

دلالت روایات دلالت بر حکم کراهی نمی‌کند بلکه دلالت بر حرمت می‌کنند هم به دلیل این‌که مناسبات حکم و

موضوع این امر را اقتضاء می‌کند و هم این‌که مفاد و محمول حدیث این است؛ هرچند نهی ندارد اما دارد «مَنْ عَلَّمَ

بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أُوزَارٍ مَنْ عَمِلَ بِهِ» مؤاخذه‌ای که از شخص مرتکب گناه می‌شود همان مؤاخذه بر

<sup>۱</sup> - وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص: ۱۷۳.



تعلیم‌دهنده هم وارد است؛ و لذا چون وعده عذاب اخروی داده شده حرام می‌شود. برخلاف فراز اول که «من علم باب هدی» دارد «مَنْ عَلَّمَ بَابَ هُدًى فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ»<sup>۲</sup> دلالت بر وجوب نمی‌کند چون در مواردی که امر و نهی نیست و وعده و وعیدی وجود دارد، اگر وعده و وعید امر اخروی است و عد اخروی بیش از استحباب افاده نمی‌کند، ولی وعید اخروی اگر عذاب باشد مفید حرمت است اما اگر عذاب اخروی و عذاب قبر یا منع از منازل بالا باشد افاده حرمت نمی‌کند.

بنابراین اقسامی برای وعده و وعید گفتیم و جهت اولی در اینجا بحث دلالت بر حرمتشان هست.

احکام با دو تعبیر کلی می‌آیند، گاهی امر و نهی دارد، امر و نهیها بمنزلهما، مثل ماضی و مضارع، یکی هم وعده و وعید یا جریان مصالح و مفاسد است که دو قسم می‌شود.

روایاتی مثل «الحسد يأكل الحسنات و...» وعده و وعیدها امر و نهی و ماضی و مضارع نیست که مستقیم بعث و زجر در این‌ها باشد بلکه جمله‌های خبری است و مصالح و مفاسد را ذکر می‌کند این وعده و وعیدها یا دنیوی است یا اخروی.

در باب دنیوی بحث مفصلی است مثل «قلة العيال احد اليسارين» که دارای دو احتمال است:

اولاً: علی‌الاصول دال بر حکم الزامی نیست مگر قرائنی باشد، اینکه ارشاد بشود یا حکم‌های استحبابی از آن بیرون بیاید بحثی دارد که در جای خود باید بشود. بیان مصالح و وعد و وعید اخروی گاهی وعد است گاهی وعید است.

به عبارت دیگر یا جنبه بیان مصلحت و وعد است یا بیان مفسده و وعید است. بیان مصلحت و وعد، علی‌الاصول مفید حکم غیر رجحانی و غیر الزامی است. اگر بیان مصلحت و وعدی باشد و اخروی هم باشد مثلاً درجاتی داده می‌شود و در بهشت با مقربین است و در برزخ کذا و کذا است؛ این‌ها دلالت بر رجحان می‌کند که قدر متیقنشان استحباب است شاید قرائن خاصه‌ای افاده وجوب بکند ولی علی‌الاصول افاده استحباب می‌کند، اما در بیان وعد و وعید دو قسم می‌شود اگر وعید مشتمل بر عذاب جهنم است دلالت بر حرمت نمی‌کند اما گاهی وعیدهای مربوط به عذاب‌های موقت است و به تنهایی نمی‌تواند افاده حرمت بکند. این‌که در قیامت معطل می‌شود الزاماً نمی‌تواند دلالت بر حرمت بکند البته ممکن است قرائنی پیدا بکند که افاده حرمت بکند.

<sup>۲</sup> - وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص: ۱۷۳.

بنابراین وقتی شارع وعده و وعید را بیان می‌کند گاهی مستقیم بر بعث و زجر دلالت می‌کند یا به صورت جمله‌هایی است که مستقیم بر امر و نهی دلالت می‌کند و گاهی با واسطه - به صورت کنایه و دلالت التزامی - بیان می‌کند. اگر دنیوی باشد الزامی نیست و ارشادی یا مولوی بودنش جای بحث دارد اما اگر اخروی باشد تردیدی در آن نیست که حکمی دارد و ارشاد نیست مگر این‌که قرینه خاصی باشد. اگر بیان وعد باشد حکم غیر الزامی را می‌رساند و بیان وعید و عذاب جهنم باشد حکم الزامی می‌رساند. این قدر متیقن از جایی است که حکم الزامی باشد بقیه برای بیان حکم الزامی قرائن دیگری می‌خواهد.

سؤال: امر و نهی چگونه است؟

جواب: امر و نهی جنبه دنیوی و اخروی ندارد اصل در امر و نهی مولویت است مگر این‌که جایی مولویت محال باشد مثل اطیعوا الله که ارشادی می‌شود. در اصل امر به هر چیزی تعلق بگیرد مولویت است و وجوب را می‌رساند کما اینکه در نهی اصل حرمت است. - من نتیجه چیزی که بیشتر قابل دفاع است را عرض کردم ان شاء الله بحثش در اصول خواهد آمد - اصل در امر و نهی مولویت است و اصل دلالت بر وجوب است و خروج از مولویت به ارشاد دلیل می‌خواهد همان‌طور که در مولویت خروج از وجوب به استحباب دلیل می‌خواهد. قاعده اصلی این است که همه اوامر مولوی است الا ما خرج و همه اوامر مولوی دال بر وجوب است الا ما خرج کما این‌که همه نواهی مولوی، مولوی است نه ارشادی و همه نواهی دال بر حرمت است البته همه الا ما خرج. این‌ها حکمت‌هایی است که در روایات آمده و متأسفانه در اصول بیشتر بحث نشده است در حالی‌که انبوه روایات ما بیشتر مفاسد و مصالح را ذکر کرده است به خصوص حوزه‌های اخلاقی که بیاید حسد و کبر و در غیر اخلاقی هم این‌گونه است. راجع به بیان مفاسد و مصالح حرف‌های زیادی هست اگر امر و نهی است که امر به بعث است و وجوب الا ما خرج.

امر و ما هو بمنزله بعث مولوی الزامی الا ما خرج و نهی و ما هو بمنزله، زجر مولوی تحریمی الا ما خرج. اگر فقط امر و نهی باشد یا وعد و وعید مصالح و مفاسد و حکم باشد اما اخروی و دنیوی و الدنیوی لایفید حکما الزامیا و اینکه این حکم ارشادی است یا مولوی، جای بحث دارد؛ و اما الوعد و الوعید و بیان المصلحة و المفسدة أخرویتان، یختص بیان المصلحة والوعد و الوعید لا یفید حکماً الزامیاً بل یفید الرجحان والاستحباب الا أن نفید خلافه، اما بالقسم الی الوعید اگر افاد عذاباً اخروياً مرتبطاً بالجهنم، حرمت می‌شود و جایی که افاده این‌گونه عذاب‌ها را نکند افاده حرمت نمی‌کند. قسم سو می‌است که امر و نهی همراه با بیان مصلحت و مفسده و همراه با بیان حکمت است. بعضی جاها امر و نهی‌ای آمده و بعضی از جاها بیان مصالح و مفاسد می‌کند «قلة العیال احد



الیسارین» مصالح و مفاسدی که کنار امرونی می‌آید امرش دال بر حکمت و علت است و اصل این است که علت باشد و حکمت نباشد.

سؤال: منصوص العلة چگونه می‌شود؟

جواب: منصوص العلة که می‌گوییم هر علتی بیاید امرش دایر به این است که علت حکم باشد یا حکمت حکم باشد در اینجا باید بگوییم اصل این است که علت باشد و حکمت قرینه می‌خواهد.

سؤال: نسبت وعد و وعید چیست؟

استاد: این‌ها خیلی به هم نزدیک است با تفاوت‌هایی که دارند.

روایات «من علم باب هدی» و در نکته مقابل «من علم باب ضلال» که بینشان روایات صحیحی بود و کتب خاصه و عامه هم آوردند مشتمل بر دو قاعده است:

۱- «من علم باب هدی و یکی من علم باب ضلال» به علاوه روایت «من سن سنه هدی و من سن سنه ضلال» یا «تکلم بکلمه الحق یا تکلم بکلمه ضلال» و راجع به این دو قاعده امر و نهی وارد نشده است ولی در اولی وعد است له مثل من عمل به و لذا بیشتر از استحباب را نمی‌رساند. مستحب است که انسان دانش‌های نیک را به دیگران بیاموزد. این یکی از چند قاعده‌ای است که تعلیم معارف دینی را شامل می‌شد تعلیم این امور مستحب است البته در جاهایی واجب می‌شود.

۲- قاعده دوم، «من علم باب ضلال کان علیه مثل أوزار من عمل به و لا ينقص أولئك من أوزارهم شيئاً»<sup>۳</sup> اوزار در اینجا همان مجازات اخروی است و چون وعید اخروی را می‌گوید شامل عذاب‌های قطعی جهنم می‌شود و لذا حکم کلی دلالت بر حرمت می‌کند. این جهت اولی که تعلیم ابواب هدایت و خیر به عنوان یک قاعده کلی مستحب است اما تعلیم ضلال محرم می‌شود.

<sup>۳</sup> - وسائل الشیعة، ج ۱۶، ص: ۱۷۳.



## نکته دوم

جهت دومی که امر مهمی است آیا مطلق تعلیم مورد نکوهش و تحریم قرار گرفته است؟ هل تدل الروایات علی حرمة تعلیم الضلال مطلقاً أو فیما إذا خرجت علیه الفعل المحرم؟  
آیا آموزش علم باطل یا گناه مثلاً دروغ گفتن یا غنا را یاد بدهد یا دانش‌هایی که او را به شرک می‌رساند، اصل یاد دادن بما هوهو و مطلقاً حرام است یا در صورتی که گمراهی بر این مترتب بشود حرام است؟ اگر گمراهی بر این مترتب نمی‌شود یاد می‌دهد و جواب مجهولاتش را می‌دهد این را هم می‌گیرد یا مخصوص جایی است که ترتب علیه فعل المحرم و ضلال؟

جهت ثانیه این است که تعلیم محرم مطلقاً أو فیما إذا قصد الإضلال؟

«من علم باب ضلال» در جایی است که قصد گمراهی دارد و آنچه حرام است تعلیم ضلال است. باید قصد باشد برای اینکه اضلال حرام است و تنجز حرمت به این است که قصد داشته باشد و اگر قصد نداشته باشد حرمت منجز نمی‌شود در «من علم باب ضلال» تنجز حرمت به این است که قصد داشته باشد و اگر قصدی نکند نمی‌تواند بگوید این حرمت منجز شد. تعلیم الضلال گناه و امر محرم است ولو قصد اضلال هم نباشد ولی تنجز آن به این است که قصد اضلال باشد و لذا اگر سؤال بشود که قصد دخالت دارد یا ندارد می‌گوییم قصد دخالت دارد و تنجز حرمت بستگی به قصد دارد.

## من علم باب ضلال

گاهی من علم باب ضلال، یک فعل قصدی است و فعل قصدی به این است که یک چیز گمراهی را آموزش بدهد، باید قصد آموزش محتوا و ماده داشته باشد. این اندازه می‌گوید تعلیم ضلال چون فعل قصدی است قصد هم در موضوع دخالت دارد اما غیر از این که قصد آموزش او را دارد قصد گمراهی او را هم دارد مثل ذبح که از افعال قصدی است یعنی اگر قصد نباشد این را افاده نمی‌کند فلذا فعل علم باب ضلال یک فعل قصدی است باید همراه با قصد باشد تا این حکم شامل آن بشود. سؤال این است غیر از این که عمل را قصد کرده است آن غایت که اضلال و گمراهی شخص است آن هم دخالت دارد یا ندارد؟ می‌گوییم قصد هم در تنجز حکم دخالت دارد.

سؤال؟ اجتنبوا قول الزور اطلاق دارد...؟



جواب: افعال ترکی تفاوت دارد جایی که می‌گوید این کار را انجام نده یعنی گناه نکن، اما جایی که می‌گوید کاری را انجام بده مثلاً نماز بخوان آنجا فعل‌ها دو قسم می‌شود بعضی قصدی و بعضی غیر قصدی می‌شود. بعضی از افعال را اگر بدون قصد انجام بدهد حرام می‌شود و بعضی‌ها مقید به قصد است. تعلیم علم ضلال از افعال قصدیه است؛ لذا باید قصد خود کار را بکنید، سؤال ما این است که اضلال که ضلال بر آن مترتب بشود هم شرط است یا نیست، تعلیم باب ضلال به قصد این‌که او گمراه بشود، آیا این هم دخالت دارد یا ندارد؟ در متفاهم عرفی و ارتکاز عرفی قصد اضلال و گمراهی دیگران دخالت دارد و الان نفس عملی که چیزی را به دیگری یاد بدهد اطلاق ندارد یعنی ادعای انصراف از من علم باب ضلال هست به جایی که قصد اضلال بکند یعنی انگیزه او این است که کسی را از راه بیرون ببرد. اگر با این انگیزه است حرام می‌شود و اگر این انگیزه نیست مثل شعبده‌بازی و تفنن است و قصد اضلال نمی‌کند.

سؤال: در جایی که تفنن و سرگرمی است اشکالی ندارد در جایی که می‌داند گمراه نمی‌شود؟  
جواب: نقل باطل، باطل نیست، مثل این‌که می‌گوید قرآن این‌گونه گفته است خودش می‌گوید افتراء و کذب است تعلیم آمیخته با کذب است و حرام می‌شود.

سؤال: اینجا که تعلیم ضلال نیست نه قول زور است و نه.؟

جواب: تعلیم ضلال عمومی مثل موسیقی را کسی بلد نیست ولی او انجام می‌دهد و دیگری یاد می‌گیرد او قصد اضلال ندارد می‌گوید یادت می‌دهم مبدا این کار را انجام بدهی، سحر و شعبده و موسیقی یا... شبهات کلامی و امثال این‌ها که او قصد اضلال ندارد. اینکه ضلال بر آن مترتب بشود یا نشود بحث دیگری است. بدون قصد اضلال، فنی، دانشی را یاد می‌دهد من علم باب ضلال، چه قصد اضلال بکند چه قصد نکند، اطلاق دارد، چون قصد بودنش به این است که خود فعل مقصود باشد اما این‌که نتیجه در او مترتب بشود دلیل لفظی نیست اما بحث ما این است که این انصراف به جایی دارد که قصد گمراه شدن او باشد. ارتکاز عرفی و تفاهم عرفی بر این نیست که مطلقاً حرام است بلکه حمل بر صورتی می‌شود که قصد اضلال بکند. این ادعا و استظهار انصراف است.

سؤال: هر آموزشی چه رسمی و غیررسمی بازتاب‌هایی در بیرون دارد چه در افکار و چه در رفتار شخص، صرف آموزش که یاد می‌دهد یک بازتابی دارد پس اثر دارد؟

جواب: آنچه بر این آموزش مترتب می‌شود را بحث می‌کنیم شخصی را که یاد می‌دهد گاهی شاگرد مطمئن دارد و از روی اطمینانی که دارد تفنناً مثلاً سحر را به او یاد بدهد و می‌داند اهل این کارها نیست و انگیزه این‌که او در



این مسیر گناه بیفتد در ذهنش خطور نمی‌کند یا توجه ندارد یا غافل است یا مطمئن است به هر حال قصد ضلالت او را ندارد ولی واقعاً اندیشه باطل و گمراه‌کننده‌ای که ذاتاً می‌تواند گمراه‌کننده باشد را یاد می‌دهد.

## اقسام افعال

افعال قصدی و غیر قصدی داریم اَکَل، فعل غیر قصدی است اما چیزهایی مثل باع و اشتري قصدی است، فرض می‌گیریم علم عنوان قصدی باشد ولی قصد به خود مضمون علم باب ضلال و غیر از قصد نتیجه ضلالت دیگری است فلذا عنوان قصدی است که متعلق فعل شده است، آیا نتیجه هم در اینجا دخالت دارد یا ندارد؟ می‌گوییم در ظاهر لفظی من علم باب ضلال نیست ولو عنوان قصدی باشد؛ اما مرتکبات و متفاهم عرفی طوری است که این جمله را اگر کسی بفهمد می‌گوید من علم باب ضلال، یعنی علم باضلال الغیر؛ و لذا اگر انگیزه اضلال نداشته باشد این عنوان حرمت ندارد و ادعای ما انصراف به جایی است که قصد اضلال بکند و اما اگر لم یقصد الاضلال این روایات آن را نمی‌رساند.

سؤال: تعلیم باب ضلال حرام است به عنوان یک فعل اجتماعی، ولی تعلیم حرف‌های باطل اجتنبوا قول الزور حرام است به عنوان فعل شخصی ولو قصد اضلال نداشته باشد، یعنی اگر حرف‌های باطلی است و شخص نمی‌داند مصداق اجتنبوا قول الزور است؟

جواب: فرض ما این است که عنوان کذب و اجتنبوا الزور بر این صادق نیست و با آن فرض نقل می‌کند. کتابی را که آموزش می‌دهد که مال او نیست می‌گوید یا کتابی را که پر از دروغ است می‌خواند، نمی‌گویند که او دروغ می‌گوید.

محتوا، محتوای گمراهی است، شبهات را بیان می‌کند، دروغ نمی‌گوید برای این که حرف‌های دیگران را یاد می‌دهد ولی واقعاً باب ضلال است. جایی که مصداق دروغ بشود را نمی‌گوییم. اگر شعبده را یاد می‌دهد که دروغی در آن نیست ولی ضلال است اصلاً قول الزور و افتراء نیست. کتاب دیگری را که این فن و مهارت در آن است یاد می‌دهد و غافل از گمراهی اوست یا این که چون اطمینان دارد یاد می‌دهد و قصد اضلال نکرده است. از نظر فقها باید قصد اضلال باشد، قصد اضلال در آیه شریفه خیلی واضح است «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ» (لقمان/۶) چون لام داشت عمل اضلال مقصود است آنجا قرینه لفظیه‌ای داشتیم که اضلال مقصود محرم



است اما اینجا به ظاهر اولیه اش اطلاق دارد ولی ادعای ما این است که به اضلال المقصود انصراف پیدا می کند نه مطلق تعلیم الضلال.

وقتی غافل است یا قصد ندارد امر به معروف واجب نیست وقتی با علم حرامی آموزش می دهد امر و نهی واجب است وقتی «مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أُوزَارٍ مَنْ عَمِلَ بِهِ» را ببینیم ذهن آدم به سمت جایی می رود که کسی به انگیزه گمراه کنندگی انجام می دهد اگر نباشد این همه شدت و حدت بکار نمی رود. و صلی الله علی محمد و آله الاطهار